بسم الله الرحمن الرحیم

انس با قرآن

شکایت پیامبر صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم از امت به دلیل مهجوریت قرآن

وَ قالَ الرَّسُولُ یا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً

پیامبر (در روز قیامت از روی شکایت) می‌گوید: پروردگارا! قوم من این قرآن را رها کردند. (فرقان/۳۰)

این آیه، از گلایه‌ی پیامبر اسلام صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم سخن می‌گوید و آن حضرت چون «**رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ**» است نفرین نمی‌کند.

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «دلیل آن که در نماز، قرآن می‌خوانیم آن است که قرآن از مهجوریّت خارج شود».

در روایات آمده است: «هر روز پنجاه آیه از قرآن را بخوانید و هدف‌تان رسیدن به آخر سوره نباشد، آرام بخوانید و دل خود را با تلاوت قرآن تکان دهید و هرگاه فتنه‌ها همچون شب‌تاریک به شما هجوم آوردند، به قرآن پناه برید».

سخن بعضی بزرگان درباره‌ی مهجوریّت قرآن:

الف: ملاصدرا قدس سره در مقدّمه تفسیر سوره واقعه می‌گوید: بسیار به مطالعه کتب حکما پرداختم تا آن‌جا که گمان کردم کسی هستم، ولی همین که کمی بصیرتم باز شد، خودم را از علوم واقعی خالی دیدم. در آخر عمر به فکر رفتم که به سراغ تدبّر در قرآن و روایات محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام بروم. یقین کردم که کارم بی‌اساس بوده است، زیرا در طول عمرم به جای نور در سایه ایستاده بودم. از غصه جانم آتش گرفت و قلبم شعله کشید، تا رحمت الهی دستم را گرفت و مرا با اسرار قرآن آشنا کرد و شروع به تفسیر و تدبّر در قرآن کردم، درِ خانه‌ی وحی را کوبیدم، درها باز شد و پرده‌ها کنار رفت و دیدم فرشتگان به من می‌گویند: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ». (زمر/۷۳)

ب: فیض کاشانی قدس سره می‌گوید: کتاب‌ها و رساله‌ها نوشتم، تحقیقاتی کردم، ولی در هیچ یک از علوم دوائی برای دردم و آبی برای عطشم نیافتم، بر خود ترسیدم و به سوی خدا فرار و انابه کردم تا خداوند مرا از طریق تعمّق در قرآن و حدیث هدایت کرد.

ج: امام خمینی قدس سره در گفتاری از این‌که تمام عمر خود را در راه قرآن صرف نکرده، تأسّف می‌خورد و به حوزه‌ها و دانشگاه‌ها سفارش می‌کند که قرآن و ابعاد گوناگون آن را در همه‌ی رشته‌ها، مقصد اعلی قرار دهند تا مبادا در آخر عمر برایّام جوانی تأسّف بخورند.

نکات

۱ـ «هجر»، جدایی با عمل، بدن، زبان و قلب را شامل می‌شود.

۲ـ رابطه‌ی میان انسان و کتاب آسمانی، باید دائمی و در تمام زمینه‌ها باشد، زیرا کلمه‌ی «هجر» در جایی به کار می‌رود که میان انسان و آن چیز رابطه باشد.

بنابراین باید تلاشی همه جانبه داشته باشیم تا قرآن را از مهجوریّت در آوریم و آن را در همه‌ی ابعاد زندگی، محور علمی و عملی خود قرار دهیم تا رضایت پیامبر عزیز اسلام صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم را جلب کنیم.

۳ـ نخواندن قرآن، ترجیح غیر قرآن بر قرآن، محور قرار ندادن آن، تدبّر نکردن در آن، تعلیم ندادنش به دیگران و عمل نکردن به آن، از مصادیق مهجور کردن قرآن است. حتّی کسی که قرآن را فرا گیرد ولی آن را کنار گذارد و به آن نگاه نکند و تعهّدی نداشته باشد، او نیز قرآن را مهجور کرده است.[1]

۱ـ حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محسن قرائتی ـ تفسیر نور، ج۶، ص ۲۴۸

تاخیر توبه؛ راه‌کار شیطان

وَ الَّذينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ
(متقین کسانی هستند که) وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند؛ و برای گناهان خود، طلب آمرزش می‌کنند؛ و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ و بر گناه، اصرار نمی‌ورزند، با این‌که می‌دانند. (آل‌عمران/۱۳۵)

شأن نزول:

داستان بهلول نباش

روزی معاذ بر رسول خدا صلّی‌اللّه‌وعلیه‌وآله‌وسلم وارد شد در حالی‌که می‌گریست. بعد از سلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علت گریه‌اش را جویا شد.

معاذ گفت: «ای رسول خدا جوانی زیبا روی و با طراوت بر در ایستاده و هم چون زن فرزند مرده گریه می‌کند و اجازه ورود می‌طلبد». حضرت فرمود او را بیاور، او را آورد، پیامبر فرمود: «ای جوان علت گریه تو چیست؟»

جوان گفت: «چگونه نگریم در حالی‌که گناهانی مرتکب شده‌ام که اگر خدا مرا به‌یکی از آن‌ها باز خواست کند طعمه آتش خواهم گشت و می‌بینم که زود است که آن روز فرا رسد و هیچ امیدی به عفو و بخشش آن‌ها ندارم».

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «آیا برای خدا شریکی قائل شده‌ای؟»

گفت: «پناه می‌برم از این‌که برای خدایم شریک قائل شوم».

فرمود: «آیا به حرام مؤمنی را کشته‌ای».

گفت: خیر

پیامبر فرمود: «اگر گناهانت به اندازه سنگینی هفت زمین و دریاها و ریگ‌ها و درختان و آن‌چه از آفریده‌ها در آن‌ها است باشد خدا می‌آمرزد».

جوان گفت: «گناه من از همه‌ی این‌ها بیشتر و بزرگ‌تر است».

پیامبر فرمود: «اگر گناهانت مثل آسمان‌ها و ستارگان و عرش و کرسی باشد خدا می‌آمرزد».

جوان گفت:« از این‌ها هم بزرگ‌تر است».

پیامبر نگاهی غضب آلود به او نموده و فرمود: «وای بر تو ای جوان آیا گناهان تو بزرگ‌تر است یا پروردگار تو»

جوان به رو بر زمین افتاد و گفت: «منزه است خدای من هیچ چیز از پروردگار من بزرگ‌تر نیست، پروردگار من از هر بزرگی بزرگ‌تر است ای پیامبر خدا.«

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «آیا گناه بزرگ را جز خدای بزرگ می‌آمرزد؟»

جوان گفت: «نه به‌خدا ای رسول خدا» و سپس ساکت شد.

رسول خدا فرمود: «آیا می‌شود یکی از گناهانت را برایم بگویی»

گفت: «بلی: من هفت سال بود که نبش قبر می‌کردم و مردگان را از گور خارج می‌ساختم و کفن آن‌ها را بر می‌گرفتم تا این‌که دختری از انصار مرد او را به‌خاک سپردند چون شب شد آمدم و قبر را شکافته و آن‌چه از کفن بر او بود برگرفتم و او را عریان بر لب قبر رها کرده و بازگشتم، شیطان شروع به وسوسه نمود و آن دخترک را در چشم من زیبا نمود و سفیدی و فربهی بدن او را در نظرم مجسم ساخت و از این وسوسه دست بر نداشت تا این‌که دوباره بازگشتم و با آن دختر هم بستر شدم و پس از عمل او را به‌همان حال گذاشته و بازگشتم هنوز از آن مکان دور نشده بودم که از پشت سر آوازی شنیدم که می‌گوید ای جوان وای بر تو از آن کس که در روز حساب بین من و تو داوری کند، تو مرا از گور در آوردی و کفن مرا از من باز گرفتی و مرا برهنه و عریان میان مردگان رها ساختی و کاری کردی که با جنابت برای

حساب باید حاضر شوم، پس وای به‌جوانیت از آتش، و من پس از این بود که دانستم بوی بهشت را نخواهم شنید، حال تو ای رسول خدا چه می‌بینی».

پیامبر صلّی‌اللّه‌وعلیه‌وآله‌وسلم فرمود: «دور شو از من ای فاسق، می‌ترسم که من‌هم به‌آتش تو بسوزم و چه نزدیکی تو به آتش» و این جملات را تکرار می‌کرد و به او اشاره می‌نمود تا جوان از او دور شد.

جوان چون چنین دید به خانه خود آمد و زاد و توشه‌ای برای خود برگرفت و به یکی از کوه‌های اطراف مدینه رفت و به‌عبادت مشغول شد، پوستی بر تن نمود دو دست خود را به‌گردن بست و فریاد بر آورد که :

«بار الها این بنده تو است که دست بسته به‌نزد تو آمده، ای پروردگار من توئی آن‌که مرا آفریدی و آن‌چه که می‌دانی از من سر زد. خدایا اکنون از کرده‌ی خود پشیمانم، به‌خدمت پیامبرت رفتم او هم مرا از خود راند و خوف مرا بیشتر نمود. تو را به اسمت و جلالت و بزرگی سلطانت سوگند می‌دهم که امیدم را ناامید نسازی. سید من دعایم را باطل ننمائی و مرا از رحمت خود محروم نسازی».

و پیوسته این سخنان بر لب داشت تا چهل روز بدین منوال گذشت، پس از چهل شبانه روز دستش را به‌سوی آسمان بلند نمود و گفت: «بار الها اگر حاجت مرا برآوردی و اگر دعای مرا مستجاب نمودی و اگر گناه مرا بخشیدی به پیامبرت وحی فرما، و اگر که آمرزیده نشده‌ام و می‌خواهی مرا عقوبت کنی پس آتشی بفرست تا مرا بسوزاند، و یا مرا به عقوبتی گرفتار نما تا مرا هلاک سازد و از فضیحت و رسوائی روز قیامت مرا نجات ده».

ذات اقدس حق این آیات ۱۳۵ و ۱۳۶ ال‌عمران را بر پیامبر نازل کرد و به پیامبر خطاب فرمود که: «ای محمد بنده ما برای توبه نزد تو آمد تو او را از خود راندی او به‌کجا برود و به که روی آورد و از که بخواهد که گناهانش را بیامرزد».

پس از نزول این آیه، پیامبر در حالی که تبسمی بر لب داشت این آیات را تلاوت نمود و رو به اصحاب نموده و فرمود: «کیست که محل آن جوان را به‌ما نشان دهد».

معاذ گفت:«شنیده‌ام که در فلان محل است» .

پیامبر و اصحاب به راه افتادند تا به‌آن کوه رسیدند، در جستجوی او از کوه بالا رفتند ناگهان چشم‌شان به آن جوان افتاد که بین دو صخره ایستاده در حالی‌که دست‌هایش را به‌گردن بسته و صورتش سیاه شده و از شدت گریه پلکی به چشمانش نمانده و می‌گوید: «ای سید من تو آفرینش مرا نیکو ساختی و چهره‌ام را زیبا نمودی کاش می‌دانستم عاقبت کارم چه خواهد شد آیا مرا در آتش خواهی افکند تا مرا بسوزاند و یا در جوار خود مرا جای خواهی داد، بارالها تو بسیار به‌من نیکی نمودی و نعمت‌های بسیاری به‌من عنایت کردی کاش می‌دانستم سرانجام من چه خواهد شد، آیا به‌بهشت دعوت می‌شوم و یا به‌آتش رانده خواهم شد، بارالها گناهانم از آسمان‌ها و زمین و از کرسی واسع تو و از عرش عظیم تو بزرگ‌تر است، کاش می‌دانستم آیا گناهان مرا می‌آمرزی، یا این‌که مرا به‌واسطه آن‌ها در قیامت رسوا و مفتضح خواهی ساخت».

پیوسته این سخنان بر لب داشت در حالی که خاک بر سر خود می‌پاشید، درندگان گرد او را گرفته بودند و پرندگان بر سرش سایه داشتند و از گریه او گریه می‌کردند.

رسول خدا نزدیک شد، و دو دستش را از گردنش باز نمود و خاک‌ها را از سر و روی او پاک کرد و فرمود: «بشارت باد تو را که تو از آزاد شدگان از آتش هستی».

سپس رو به اصحاب خود نموده و فرمود: «گناهان خود را همچون بهلول تدارک کنید».

سپس آیاتی را که نازل شده بود تلاوت فرمود و او را به بهشت بشارت داد.[1]

۱ـ الأمالی(للصدوق) ص ۴۲ ـ دَخَلَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بَاكِياً فَسَلَّمَ فَرَدَّ ص ثُمَّ قَالَ مَا يُبْكِيكَ يَا مُعَاذ...

تفسیر آیه (تفسیر نمونه)

(متقین) اصرار بر گناه نمی‌کنند (وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً ...)" فاحشة" از ماده فحش و فحشاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد زیرا در اصل به معنی" تجاوز از حد" است که هر گناهی را شامل می‌شود.

در آیه فوق اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که «آن‌ها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند به زودی به یاد خدا می‌افتند و توبه می‌کنند و هیچ‌گاه اصرار بر گناه نمی‌ورزند».

از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می‌شود که انسان تا به یاد خدا است مرتکب گناه نمی‌شود آن گاه مرتکب گناه می‌شود که به کلی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فرا گیرد، اما این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزگار دیری نمی‌پاید، به زودی به یاد خدا می‌افتند و گذشته را جبران می‌کنند، آن‌ها احساس می‌کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند (**وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ**)" کیست جز خدا که گناهان را ببخشد."

باید توجه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشتن نیز ذکر شده (**أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ**) و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره است و ظلم بر خویشتن اشاره به گناهان صغیره.

در پایان آیه برای تاکید می‌گوید: «**وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ** ـ آن‌ها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی‌ورزند و تکرار گناه نمی‌کنند».

در ذیل این آیه از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

الاصرار ان يذنب الذنب فلا يستغفر اللّه و لا يحدث نفسه بتوبة فذلك الاصرار

«اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد این است اصرار بر گناه».[1]

هم اندیشی شیاطین

در کتاب «امالی صدوق» از امام صادق علیه‌السلام حدیثی پر معنی نقل شده که خلاصه آن چنین است:

«هنگامی که آیه فوق نازل شد و گناهکاران توبه‌کار را به آمرزش الهی نوید داد ابلیس سخت ناراحت شد، و تمام یاران خود را با صدای بلند به تشکیل انجمنی دعوت کرد آن‌ها از وی علت این دعوت را پرسیدند، او از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد، یکی از یاران او گفت: من با دعوت انسان‌ها به ـ این گناه و آن گناه تاثیر این آیه را خنثی می‌کنم، ابلیس پیشنهاد او را نپذیرفت، دیگری نیز پیشنهادی شبیه آن کرد که آن‌هم پذیرفته نشد، در این میان شیطانی کهنه کار به نام «وسواس خناس»! گفت: «من مشکل را حل می‌کنم»،

ابلیس پرسید: «از چه راه؟»

گفت: «فرزندان آدم را با وعده‌ها و آرزوها آلوده به گناه می‌کنم، و هنگامی که مرتکب گناهی شدند یاد خدا و بازگشت به سوی او را از خاطر آن‌ها می‌برم».

۱ـ تفسیر نمونه، ج۳، ص ۹۹

ابلیس گفت: «راه همین است، و این ماموریت را تا پایان دنیا بر عهده او گذاشت!».[۱]

روشن است که فراموشکاری نتیجه سهل‌انگاری و وسوسه‌های شیطانی است، و تنها کسانی گرفتار آن می‌شوند که خود را در برابر او تسلیم کنند، و به اصطلاح با وسواس خناس همکاری نزدیک نمایند! ولی مردان بیدار و با ایمان به‌طور کامل مراقبند که هر گاه خطایی از آن‌ها سرزد در نخستین فرصت آثار آن را با آب توبه و استغفار از دل و جان خود بشویند و دریچه‌های قلب خود را بر روی شیطان و لشکر او ببندند که آن‌ها از درهای بسته قلب وارد نمی‌شوند؟[۲]

آیه و چند روایت مرتبط

۱ـ خداوند در آیه دهم سوره روم می‌فرماید:

ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذينَ أَساؤُا السُّوای أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ وَ كانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُنَ

سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند!

۲ـ امام صادق علیه‌السلام فرمود:

لَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ وَ لَا كَبِيرَةَ مَعَ الِاسْتِغْفَار

«هیچ گناهی (هر قدر هم که کوچک باشد) با اصرار در ارتکابش صغیره نیست، و هیچ گناهی هر قدر هم که بزرگ باشد با استغفار از آن کبیره نیست».[۳]

۳ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:

فَإِنَّ أَجَلَهُ مَسْتُورٌ عَنْهُ وَ أَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيَرْكَبَهَا وَ يُمَنِّيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا إِذَا هَجَمَتْ مَنِيَّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا

مرگ انسان پنهان و پوشیده است و آرزوها فریبنده‌اند و شیطان، همواره با اوست و گناهان را زینت و جلوه می‌دهد تا بر او تسلّط یابد، انسان را در انتظار توبه نگه می‌دارد که آن را تأخیر اندازد و تا زمان فرا رسیدن مرگ از آن غفلت نماید.[۴]

۴ـ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

قال إبليس: يا رب و عزتك لا أزال أغوي بني آدم– ما كانت أرواحهم في أجسادهم، فقال الله: و عزتي لا أزال أغفر لهم ما استغفروني.

ابلیس به خدای عز و جل عرضه داشت: به عزتت سوگند که تا هستم نسل آدم را مادام که جان در بدن دارند گمراه می‌کنم، خدای عز و جل فرمود: به عزتم سوگند که همواره آن‌ها را مادام که از من مغفرت بخواهند می‌آمرزم.[۵]

۱ـ متن عربی حدیث: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ – وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ – صَعِدَ إِبْلِيسُ جَبَلًا بِمَكَّةَ يُقَالُ لَهُ ثَوْرٌ فَصَرَخَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ بِعَفَارِيتِهِ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا يَا سَيِّدَنَا لِمَ دَعَوْتَنَا قَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فَمَنْ لَهَا فَقَامَ عِفْرِيتٌ مِنَ الشَّيَاطِينِ فَقَالَ أَنَا لَهَا بِكَذَا وَ كَذَا قَالَ لَسْتَ لَهَا فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ لَسْتَ لَهَا فَقَالَ الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ أَنَا لَهَا قَالَ بِمَا ذَا قَالَ أَعِدُهُمْ وَ أُمَنِّيهِمْ حَتَّى يُوَاقِعُوا الْخَطِيئَةَ فَإِذَا وَاقَعُوا الْخَطِيئَةَ أَنْسَيْتُهُمُ الِاسْتِغْفَارَ فَقَالَ أَنْتَ لَهَا فَوَكَّلَهُ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (الأمالی ـ للصدوق، ص ۴۶۵)

۲ـ تفسیر نمونه، ج۳، ص ۱۰۰

۳ـ الکافی (ط – الإسلامیة)، ج۲، ص ۲۸۸

۴ـ نهج البلاغة (للصبحی صالح) ص۹۵ خطبه ۶۴

۵ـ إرشاد القلوب إلی الصواب (للدیلمی) ج۱ ص۴۵

۵ـ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

يهْرَمُ ابْنُ آدَمَ وَ يشِبُّ مِنْهُ اثْنَانِ الْحِرْصُ عَلَى الْمَالِ وَ الْحِرْصُ عَلَى الْعُمُر

آدمیزاده هر چه پیرتر شود دو صفت او جوان‌تر می‌شود: حرص به‌مال و حرص به‌زندگانی.[۱]

۶ـ امام صادق علیه‌السلام فرمود:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُذَكَّرُ ذَنْبَهُ بَعْدَ عِشْرِينَ سَنَةً حَتَّى يَسْتَغْفِرَ رَبَّهُ فَيَغْفِرَ لَهُ وَ إِنَّ الْكَافِرَ لَيَنْسَاهُ مِنْ سَاعَتِه

همانا مؤمن پس از بیست سال به یاد گناهش افتد تا از خدا آمرزش خواهد و خدا گناهش را بیامرزد، و کافر همان ساعت آن را فراموش کند.[۲]

۷ـ امام صادق علیه‌السلام فرمود:

إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَ إِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدا

هر گاه مرد گناهی کند، در دلش نقطه سیاهی بر آید، پس اگر توبه کند، محو شود، و اگر بر گناه بیفزاید، آن سیاهی افزایش یابد تا بر دلش غالب شود، سپس هرگز رستگار نشود.[۳]

۸ـ در برخی اخبار گفته شده است:

أنّ أكثر صياح أهل النار من التسويف

بیشتر فریاد (ندامت) اهل آتش (جهنم) از امروز و فردا کردن است.[۴]

۹ـ امام جواد علیه‌السلام فرمود:

تأخِيرُ التَّوبةِ اغْتِرارٌ، و طُولُ التّسْويفِ حَيْرَةٌ

به تأخیر افکندن توبه فریب و غفلت است و طولانی شدن و امروز و فردا کردن، مایه حیرت و سرگشتگی.[۵]

۱۰ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:

لا دِينَ لِمُسَوِّفٍ بِتَوبَتِهِ

کسی که توبه‌اش را به تأخیر افکند، دین ندارد.[۶]

۱۱ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:

لا تَكُن مِمَّن يَرجُو الآخِرَةَ بغَيرِ العَمَلِ، ويُرَجِّي التَّوبَةَ بِطُولِ الأمَلِ ... إن عَرَضَت لَهُ شَهوَةٌ أسلَفَ المَعصِيَةَ و سَوَّفَ التَّوبَةَ.

چونان کسی مباش که بدون عمل، به آخرت امیدوار است و به سبب آرزوی دراز، توبه را تأخیر می‌اندازد ...اگر شهوتی برایش پیش آید گناه را پیش افکند و توبه را پس اندازد.[۷]

۱ـ الخصال ج۱ ص۷۳

۲ـ الکافی (ط – الإسلامیة) ج۲ ص ۴۳۷

۳ـ الکافی (ط – الإسلامیة) ج۲ ص۲۷۱

۴ـ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی) ج۴ ص ۴۱۱

۵ـ تحف العقول ص ۴۵۶

۶ـ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ص۱۹۴

۷ ـ نهج البلاغة: حکمت ۱۵۰

پیرمرد و هارون الرشید

روزی هارون الرشید رو به اصحاب خود کرد و گفت: بسیار مایلم کسی را که به محضر پیامبر اسلام ـ صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ـ رسیده است ملاقات کنم تا صفات و شمائل آن حضرت را از او بشنوم.

(چون خلافت هارون در سال یکصدوهفتاد از هجرت واقع شد و معلوم است که با این مدّت طولانی یا کسی از زمان پیغمبر باقی نمانده، یا اگر باقی مانده باشد در نهایت ندرت خواهد بود. ملازمان هارون در صدد پیدا کردن چنین شخصی بر آمدند و در اطراف و اکناف تفحّص نمودند، هیچکس را نیافتند به‌جز پیرمردی که قوای طبیعی خود را از دست داده و از حال رفته و ضعف کانون و بنیاد هستی او را در هم شکسته بود و جز نفس و یک مشت استخوانی باقی نمانده بود.)

گفتند: در یمن پیرمردی است که پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیده است.

هارون دستور داد به هر وسیله ممکن او را نزد وی آورند.

مأمورین سراغ وی را گرفتند و او را که بسیار ضعیف و مشتی استخوان بود به نزد هارون آوردند. ا

هارون ز او سؤال کرد: «آیا تو پیامبر اسلام را زیارت کرده‌ای؟»

پیرمرد با صدای ضعیفی جواب داد: «آری، من در پای منبر پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودم و از او احادیث زیادی شنیدم.

هارون گفت: «شمائل آن حضرت را برای من بیان کن».

پیرمرد گفت: «حضرت قدی موزون و رسا و چشم و موی مشکی داشت، او از پیشانی و دیده‌هایی گشاده برخوردار بود و موهای او پیچیده و در میان شکم مبارک آن حضرت خط مویی بود، بسیار بوی خوش استعمال می‌کرد به‌گونه‌ای که از هر کوچه‌ای عبور می‌کرد تا مدتی بوی عطر از آن‌جا استشمام می‌شد».

هارون پرسید: «آیا حدیثی از آن حضرت بیاد داری؟»

پیرمرد گفت: «در سنّ طفولیت بودم، روزی پدرم دست مرا گرفت و به خدمت رسول‌الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورد. و من دیگر خدمت آن‌حضرت نرسیدم تا از دنیا رحلت فرمود. آن روز از رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این سخن را شنیدم که می‌فرمود:

یشِیبُ ابْنُ ءَادَمَ وَ تَشُبُّ مَعَهُ خَصْلَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الامَلِ

«فرزند آدم پیر می‌شود و هر چه به‌سوی پیری می‌رود به موازات آن، دو صفت در او جوان می‌گردد: یکی حرص و دیگری آرزوی‌دراز».

هارون از او بسیار خوشش آمد و امر کرد به وی پول زیادی داده و او را به وطن باز گردانند.

وقتی او را چند فرسخ از بغداد دور کردند شنیدند صدای ناله ضعیف آن پیرمرد بلند است. چون به او توجه کردند گفت: «مرا نزد خلیفه برگردانید که کار لازمی دارم و باید به او تذکر دهم».

او را به نزد هارون باز آوردند.

خلیفه سؤال کرد: «ای پیرمرد چه کاری داری؟»

پیرمرد گفت: «ای هارون! این بخشش که بر من داشتی برای امسال است یا هر سال می‌توانم آن را دریافت کنم».

هارون خندید و گفت: «راست گفتی که پیامبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: فرزند آدم پیر می‌شود اما دو صفت در او جوان می‌گردد: حرص به مال و حرص به زندگانی.

آری تا هر چند سال دیگر که هستی بیا و مستمری خود را دریافت کن».

اما او را که برگرداندند قبل از رسیدن به یمن از دار دنیا رفت.[1]

۱ـ تلفیقی از دو کتاب «أربعین جامی» طبع آستان قدس رضوی، ص ۲۲، و صد و ده حکایت، حکایت ۸۴